

نظام‌سازی محصول دانشگاه حوزوی^۱

تعریف کلی مفهوم نظام‌سازی و روش پرداختن به آن

اشاره: مفهوم نظام‌سازی توسط حضرت امام خامنه‌ی در شهریور امسال در جمع خبرنگاران مطرح شد و ابهامات و سوالات زیادی را در پی داشت برای مشخص شدن کلیاتی از این مفهوم با آقای نصرت پناه به گفت و گو نشستیم. ایشان دانشجوی دکتری رشته‌ی علوم سیاسی و مدیر دفتر برنامه‌ریزی درسی دانشگاه امام صادق علیه السلام هستند.

یک نظام سیاسی چیست و شما چه تعریفی برای آن ارائه می‌دهید؟

نظام‌سیاسی معنای اخص از نظام‌سازی است. نظام‌سازی یک عمومیتی دارد. اگر به صورت عام به یک نظامی که دارد جامعه اش را چه بر مبنای حق و چه بر مبنای باطل اداره می‌کند نگاه بیانداریم؛ متوجه سیری می‌شویم که از مبانی عقلی و فلسفی آغاز می‌شود و با پیوندها و واسطه‌های متعدد، به سطوح مختلف فرهنگی و تمدنی و حتی مباحث بسیار عام و روزمره زندگی می‌رسد.

نکته‌ی دیگر اینکه یک چرخش در جهان‌بینی غربی شکل گرفت. یک نظام فلسفی جدید آمد و حاکم شد و اذهان مردم را تحت کنترل خود درآورد. البته منظور کنترل ابزاری نیست، بلکه حاکم شدن، منظور است. به تعبیر فلاسفه‌ی علم، پارادایم جدیدی حاکم شد، جهان‌بینی را عوض کرد و پل زدن به عرصه‌های مختلف را شروع کرد و وارد فلسفه‌های مضاف شد. یک وقت هست که ما نیازهای حقیقی داریم و برای برآوردن آن‌ها اقدام می‌کنیم، اما یک وقت هست که یک دستگاه جهان‌بینی شکل می‌گیرد و می‌خواهد که نظام نیازهای خود را حاکم بکند یعنی نیازسازی می‌کند که البته این نیازها می‌تواند کاذب باشد.

اکنون ما با یک پدیده‌ی دیگر به نام انقلاب اسلامی مواجهیم. انقلاب اسلامی یک چرخش جهان‌بینی به وجود آورد؛ یعنی در مقابل تمدن غالب غرب و سیطره تفکری آن بر مملکت ما ایستاد و گفت جهان‌بینی ما جهان‌بینی شیعی باید باشد. اگر جهان‌بینی شیعی بیاید، باید فرهنگ را تکان دهد؛ تمدن را باید تکان دهد؛ نظام‌سازی خاص خودش را باید داشته باشد و حتی در عرصه تمایز علوم وارد شود. چه کسی گفته است که تمایز علوم بایستی به همین نحوی باشد که نظام جدید غربی دیکته می‌کند؟ همین علمی که در دنیای غرب خلق شده محصول یک نیاز بوده است. باید آن نیاز بررسی شود که آیا نیاز ما هم هست و یا نیست؟ آیا کاذب است یا صادق؟ با مبانی و جهان‌بینی ما سازگار است یا نه؟ (البته من نمی‌خواهم خصلت واقع‌گرایی و رئالیستی علم را زیر سؤال ببرم. بلکه سؤالم در حیطه‌ی اعتباریات است که بر اساس نیاز شکل می‌گیرد و بسیاری از عرصه‌های علوم انسانی را شامل می‌شود.) مثلاً تفاوت یا شباهت رشته‌های مدیریت، فقه و سیاست با یکدیگر در چیست؟ در موضوع است؟ در روش است؟ مگر در تعریف جامع فقه حضرت امام نمی‌گویند که فقه علوم اداره زندگی است پس مدیریت این وسط چه کاره است؟ سیاست فرقی با مدیریت چیست؟ این دیدگاه شاید خیلی بلند پروازانه به نظر برسد اما اگر یک روز به طور جدی بخواهیم در بحث‌های مرجعیت علمی و تولید علم وارد بشویم فکر نمی‌کنم راهی جز این باشد. در آن وقت است که تمایز فعلی علوم بسیار دگرگون می‌شود و در هم می‌ریزد.

خلاصه بگویم وقتی چرخش جهان‌بینی برای ما اتفاق افتاده و جهان‌بینی شیعی حاکم شده است، ابزارها و مولفه‌های خودش را باید در تمام عرصه‌های زندگی حاکم کند و این هم کار راحتی نیست، زمان می‌خواهد. از انقلاب ما فقط سی سال گذشته است و این زمان برای نظام‌سازی خیلی کوتاه است.

آن چه که مهم است اینست که در حرکت انقلاب اسلامی ما، در نظام‌سازی ما سمت و سو از ابتدا مشخص باشد. تاکیدهای مقام معظم رهبری بر روی مسائلی مانند مرجعیت علمی، تولید علم، جنبش نرم افزاری، نظام‌سازی و ... از این جهت است.

^۱ مصاحبه از محمد سعید عزیزی دانشجویی کارشناسی معارف اسلامی و مدیریت دولتی دانشگاه امام صادق علیه السلام

نظام‌سازی با تمدن‌سازی چه تفاوتی دارد؟

تمدن‌سازی رویه ظاهری کار است و نظام‌سازی لایه مفهومی و محتوایی. اگر این سه گانه تفکر، فرهنگ و تمدن را با چشم‌پوشی از تمام اشکالات آن در نظر بگیریم، نظام‌سازی صدر تا ذیل آن را در برمی‌گیرد و عمومیت دارد و تمدن‌سازی فقط به رویه‌ی ظاهری کار بازمی‌گردد.

نظام‌سازی در مرحله اول وظیفه کدام قسمت از جامعه علمی ماست. کدام جایگاه باید سردمدار وارد شدن به این عرصه باشد و این وظیفه را به دوش بکشد، آیا متولی خاص می‌خواهد؟

این سوال در واقع مربوط به نحوه تولید نظام است. مسلماً جز مجامع علمی جای دیگری نیست که بتواند سردمدار این حرکت باشد. مجامع علمی هم در نظام جمهوری اسلامی دو نوع است: حوزه و دانشگاه. هر دو هم مهمند. البته منظور صرفاً نهاد حوزه نیست، بلکه تفکر حوزوی اصل است. مسئله‌ای که هست چگونگی ترابط این دو نهاد است. مفهوم‌سازی کار حوزه است و دانشگاه دو کار می‌کند یک، نیاز را رصد می‌کند و به حوزه نشان می‌دهد و دوم این‌که در عملیاتی کردن نظریه‌ها در جامعه وارد می‌شود. پس سه حلقه داریم، یک شناسایی نیازها، دو پالایش، ویرایش، مفهوم‌سازی و استخراج نظریه از دل آن مفاهیم و سوم پیاده‌سازی و اجرا. ما با دنیایی مواجه هستیم که علوم غربی در آن حاکم است. رصد کردن وظیفه‌ی دانشگاه است. چون محصول و متناسب نظام حوزوی نیستند، بلکه مولد و جایگاه این علوم دانشگاه می‌باشد. کار مفهوم‌سازی دو بعد دارد: یکی اینکه در مواجهه با نظام حاکم، پادزهرهای مناسب تولید شود. دوم اینکه نظام‌سازی را متناسب با فشارها و موانعی که به وجود می‌آید تنظیم کند. البته در اجرایی کردن این سیر مشکلاتی وجود دارد. شاید روشی که می‌تواند بر این مشکلات غالب شود روشی است که دانشگاه امام صادق علیه السلام در پیش گرفته است. که بر رصد مسائل روز و نیازهای موجود با استفاده از روش علمی مرسوم حوزوی (تدقیق در مبانی) مبتنی است، تا به ساختن مفاهیم و سپس نظریه‌سازی مبتنی بر آن مفاهیم پرداخته و زمینه‌ی اجرایی شدن را فراهم کند. رسالت اصلی دانشگاه امام صادق علیه السلام اینست که از آن دور هستیم.

پس هدف نظام‌سازی رسیدن به نیازهای حقیقی است؟

شناسایی نیازهای حقیقی و پاسخ‌گویی به آنها یعنی تولید اعتباریات مناسب؛ ادراکات اعتباری برای اداره جامعه و زندگی است، باید سعی کرد ادراکات اعتباری مناسب با نیازهای حقیقی تولید شود. لذا باید نیازهای حقیقی شناسایی شود. این همان نظامی است که باید خلق شود.

یک حلقه مفقوده این وسط می‌ماند، آن هم اینکه ما چگونه نیاز را بشناسیم؟

نیاز خودش به در خانه ما می‌آید. ما یک سری ادراکات حقیقی و یک سری ادراکات اعتباری داریم. (علامه طباطبایی رحمه الله در مقالات چهارم، پنجم و ششم اصول فلسفه این مطلب را بسیار عالی و ابتکاری بحث کرده‌اند.) ما به دنبال نیازهای واقعی هستیم و مبتنی بر همان نیازها هم جهان را کشف و علوم را تولید می‌کنیم. (البته مکانیسم تولید آن به این سادگی نیست و رجوع به آن مقاله تا حدّ زیادی مسئله را توضیح می‌دهد.) مسئله این است که آیا این نیاز، حقیقی است یا کاذب؟ باید ببینید که با انسانیت انسان هماهنگ است یا نه. انسانیت انسان هم بریده‌ی از مبدا و معاد و بی‌ارتباط با هستی آن نیست.

جامعه‌ی علمی چگونه باید با جامعه‌ی خود ارتباط برقرار کند که هم تحت تاثیر آسیب‌های آن نباشد و هم از آن بیگانه نباشد؟

اینجا یک مغالطه‌ای هست. هرچند مثال‌های خوبی می‌آورند اما جای این مثال‌ها اینجا نیست. مثلاً برای اینکه فقیه از جامعه نباید جدا باشد؛ منسوب است که آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله به حضرت امام خمینی رحمه‌الله می‌گوید که می‌خواهم هزار طلبه بردارم ببرم جنگل‌های شمال در فضای خوب به دور از مفسد تربیت کنم. به طوری که همه چیز را خوب یاد بگیرند و بعد اینها را بیاورم و جامعه را اداره کنم. امام می‌فرماید اینها را که پرورش می‌دهید آدم‌های خوبی هستند ولی به درد همان جنگل می‌خورند! چرا؟ چون از جامعه جدایشان کرده‌اید. این مثال درست است اما استفاده‌ای که از آن می‌شود بعضاً نادرست است. ارتباط با جامعه یعنی چه؟ غیر از این است که شما خبر داشته باشید که در جامعه چه خبر است؟ این کسب اطلاع لزوماً وارد شدن در عرصه‌ی اجرا را نمی‌طلبد و از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که برای درک واقعیت موجود جامعه لازمست جداً وارد کار اجرایی شویم. بلکه منظور اینست که نسبت به اوضاع و احوال جامعه بی‌اطلاع و بی‌تفاوت نباید بود. امروزه عرصه، عرصه‌ی ارتباطات است؛ و بدون صرف هزینه‌های زیاد می‌توان از اوضاع جامعه اطلاع پیدا کرد. این مطلب در تقابل با سیاست‌هایی است که می‌گویند بیابیم مدیر تربیت بکنیم. راه انجام کار علمی برای نظام‌سازی کردن و تربیت در جهت آن، تربیت مدیر نیست.

آیا جهان‌بینی اسلامی به طور واضح و مدون در دست ما هست که بعد از شناسایی نیاز بتوانیم با عرضه به آن جواب بگیریم؟

اتفاقاً جهان‌بینی ما کاملاً واقع‌گراست. ما مبتنی بر آن واقعیت را موجود و حقیقت را دائمی می‌دانیم، و این امر در کتاب اصول فلسفه و توسط علامه طباطبائی رحمه‌الله بسیار عالی تبیین شده است. ما به دنبال نیازهای واقعی هستیم و مبتنی بر همان نیازها هم جهان را کشف و علوم را تولید می‌کنیم. اتفاقاً این تمدن امروزین غربی است که ایده‌آلیست است و واقعیت را درک نکرده و در نتیجه مبتنی بر جهان‌بینی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ناقصش نیازهای کاذبی را تولید می‌کند. که منشأ تولید علوم فعلی در غرب می‌شود.

گام بعدی جاییست که در آن باید وارد بحث اجتهاد فقهی شویم. تقریری که از نظام‌سازی ارائه دادم تقریر فلسفی بود. در این تقریر جایگاه فقه چیست؟ آقای دکتر سوزنچی در کانون اندیشه جوان سخنرانی دارند؛ که می‌خواهند در آن برای بحث تمدن‌سازی یا نظام‌سازی ربط چهار مولفه را مشخص کنند. یک، لزوم مطالعه فلسفه در تمام ابعادش یعنی اسلامی، غربی، مضاف و روش استفاده از آن، دوم مطالعه فقه، سوم مطالعه دقیق علوم روز و چهارم خواندن مقدمات مانند عربی، زبان و غیره. ما در مبانی می‌گوییم که انبیا می‌آیند که مددکار عقل باشند. خوب چه طور مددکاری می‌کنند؟ عملیاتی شده‌ی آن در فقه می‌آید. در فقه باید ها و نباید ها بیان می‌شود و اینها هم در حوزه‌ی اعتباریات است. البته اعتباریات شرعی و مقدس برای ما، چرا که حتماً ربط و بسط‌هایی با حقایقی دارد که ما نمی‌فهمیم ولی چون پذیرفته ایم که یک جایی عقل نمی‌رسد پس اوامر آن را اطاعت می‌کنیم. این یک بعد کارکرد فقه است. البته این کافی نیست. ما به روش اجتهادی نیازمندیم. یعنی چه؟ یعنی وقتی که دارای منابع عقل، قرآن، حدیث و اقوال گذشتگان هستیم، بیاموزیم که اینها را چگونه با هم استفاده کنیم. دانشجوی علوم انسانی باید بتواند در حیطه‌ی رشته‌ی خود از این منابع استفاده کند و علوم انسانی اسلامی تولید کند، یعنی در آیات و روایات بگردد با استفاده‌ی از عقل و دیدن آراء گذشتگان یک طرح نو در بیاندازد. این کجا بیان شده است؟ در فقه، نه این که به طور مدون و فرموله نمایش داده شده باشد، بلکه به ما اثرش را نشان داده‌اند، در چه باب‌هایی از فقه نشان داده‌اند؟ در باب‌های فردی؛ برخی ایراد می‌کنند که چرا به جای احکام فردی نرویم احکام اجتماعی اسلام را مطالعه کنیم؟ پاسخ اینست که شیعه‌ای که تجربه‌ی بسیار کم حکومت دارد آیا فرصت کرده است که به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی دین به اندازه کافی وارد شود؟ فقهای ما در عرصه فردی خیلی کار کرده‌اند. هدف ما از خواندن این ابواب فقه و حتی ابوابی مانند برده‌داری که امروز مطرح نیست، این است که ببینیم که آن‌ها در موضوعات مبتلابه زمان خود چه طور از این منابع چهارگانه استفاده کرده‌اند، ما با خواندن فقه روشمندی اجتهادی را می‌آموزیم.

گام دیگر که باقی می‌ماند عرصه روش شناختی است که در غرب مطرح است. (البته اگر بپذیریم که عرصه‌ی مستقلاً به نام روش‌شناسی وجود دارد. این محل اختلاف است چرا که در فلسفه ما تمایز علوم به موضوعات است و روش تابع موضوع است.) ما به یک نوع روش‌مندی نیازمندیم که این هم در علم اصول بیان شده است.

نتیجه این می‌شود که ما حداقل در مراحل ابتدایی با ابزار خودمان غرب را نقد می‌کنیم. تا بعد به تولید دست بزنیم. نظام فقهی رویه‌ی تمدنی نظام‌سازی است که بسیار مهم هم می‌باشد. در عرصه عمل برای اداره‌ی جامعه قانون می‌خواهیم. یعنی بیان هنجار و باید و نباید برای اداره جامعه؛ این را فقه می‌سازد.

آیا نیاز است که سازمان یا نهادی، نظام‌سازی با تمام ابعاد گسترده اش را مدیریت کند؟

باید در این مورد چند مطلب از هم تفکیک شود:

یک مطلب این که، اگر فرضاً در کره مریخ بودیم و کسی کاری به ما نداشت، تفکر و تمدن غالبی هم وجود نداشت، خوب می‌توانستیم بر اساس مبانی فکری و جهان‌بینی خودمان شروع به نظام‌سازی کنیم و هیچ کاری هم به جای دیگری نداشته باشیم. چون در آنجا تهاجم و شبیخون فکری و فرهنگی نبود، هرچند سال هم طول می‌کشید. جامعه بدون وجود هیچ معارضی، برای خودش یک تمدنی تولید می‌کرد و در بحث نظام‌سازی وارد می‌شد.

ولی الآن وضعیت ما چطور است؟ ما تحت هجمه هستیم، هجمه تفکری و فرهنگی در تمام ابعاد مختلفش. می‌خواهیم تازه شروع کنیم. خوب آن نظام غالب هم مقابله می‌کند. یقیناً باید مراکزی باشد که این فرایند را مدیریت کند و حداقل در برابر آن هجمه سنگین از جانب تمدن غالب، کنترل‌هایی داشته باشد و پادزهرهایی را تولید کند. مقام معظم رهبری هم در سال ۷۸ دیداری با اصلاح‌طلبان در ابتدای مجلس ششم داشتند و سخنرانی ایشان تحت عنوان منشور اصلاحات معروف شد، شبیه چنین نظری را بیان فرمودند. در آن دیدار درباره‌ی آزادی مطبوعات جمله‌ای گفتند که مضمون آن، چنین بود که اگر ما یک وقتی توانسته بودیم برای خودمان نظام مستقلاً بسازیم که در مقابل هجمه‌ها بیمه باشد، اولین کسی که طلایه‌دار آزادی مطبوعات می‌شد خود بنده بودم؛ ولی الآن این طور نیست، اگر شما به صورت افسار گسیخته به مطبوعات مجوز بدهید؛ اصلاً بنیادهای جامعه از هم باز می‌شود. پس یک مقام، مقام سلب و دفع سموم است.

مطلب دیگر در مورد فرآیند مدیریت علم است. بیایید ببینیم در دنیا چه اتفاقی افتاده است. اگر به صورت کاملاً هم تجربی بررسی کنیم می‌توانم تحدی بکنم که حتی موردی را هم نمی‌توانید در دنیای امروز غربی بیابید که فرآیند تولید علم در آن مدیریت شده نباشد.

یعنی عامدانه مدیریت شده است؟

بله، چون هدف خاصی دارند، نیازهای خاصی را دنبال می‌کنند. اصلاً در مواردی نیازسازی می‌کنند. می‌خواهند علم پاسخگوی آن نیازها باشد. چرا که می‌خواهند تمدن خود را حفظ کنند و به این نتیجه رسیده‌اند که باید پایه‌های علمی تمدن خودشان از دل این مجموعه‌های آموزشی بیرون بیاورند. این‌ها اگر فرو بریزد؛ همه چیز را از دست داده‌اند.

مطلب دیگر اینکه در این حرکت باید یک منظومه ترسیم بشود. که در آن هرچیزی جای خود قرار بگیرد. یعنی از تمام موارد مختلفی که می‌توانند به نحوی راه برنده‌ی این مجموعه باشند به جای خود استفاده شود. خوب این امر قطعاً مدیریت می‌خواهد. چرا که اگر از هر تفکری درجای خودش استفاده نشود، ممکن است آن تفکر داعیه‌ی عام داشته باشد و در مرحله‌ی نظام‌سازی همه چیز را خراب کند. مثلاً تفکری ممکن است فقط در مرحله‌ی نقد مفید باشد. اگر چنین تفکری را در مرحله‌ی نظام‌سازی هم وارد کنیم، قطعاً حتی ثمرات

مرحله‌ی نقد را هم از بین می‌برد. این امر مدیریت می‌خواهد. آن نظام تعقلی که گفته شد، آن جهان‌بینی که قرار شد بیاید و حاکم شود، رکن قبلیش نقد است. در فضای نقد باید از نگاه‌های مختلف برای نقد تمدنی استفاده کرد، حتی می‌توان نقد درون‌گفتمانی هم داشت. ما برخی تفکرات و اساتید داریم که نقادهای بسیار خوبی هستند و تسلط خیلی خوبی هم بر غرب دارند. این خیلی قابل استفاده و مبارک است. اما اگر در همان گام ابتدایی، این آقایان بخواهند برای ما نظام‌سازی بکنند قطعاً ما رابه بیراهه‌ای می‌برند که کم‌تر از بیراهه‌ی تمدن غرب نیست، چون تمدن فعلی غرب یک اصول موضوعه‌ای دارد که مشخص است و بر اساس آن تمدن‌سازی می‌کند، اما اگر این آقایان بخواهند تجویز نظام بکنند بر اساس ارکان نقادانه پست مدرن شروع به حرکت می‌کنند. که خیلی خطرناک است و فقط شالوده‌شکن است و نه نظام‌ساز. جای بکارگیری این آقایان در عرصه‌ی نقد است. آن‌ها در عرصه نقد خیلی خوب می‌توانند هیمنه‌ی تفکر غرب را بشکنند. ما قطعاً نیازمند شکست هیمنه‌ی غرب در مراتب ابتدایی هستیم.

آخرین مطلبی هم که باید به آن دقت کرد این است که جایگاه نظام ولایی با نظام مدیریتی متفاوت است. (البته این با نظام‌سازی خلط نشود. مفهوم ولایت و مفهوم مدیریت منظور است.) نمی‌خواهم بگویم که ما الزاماً وقتی که نیازمند مدیریت جامعه هستیم نیازمند ولایت نیستیم یا به عکس. ممکن است ربط و بسط‌هایی داشته باشند. در نظام مدیریتی ما نمی‌گوییم کسی که مدیریت می‌کند بر جان‌ها هم مدیریت می‌کند، بلکه در نظام ولایی این‌گونه است. وقتی که در جامعه نظام ولایی تعریف می‌شود، ولیّ جامعه بر همه و از بالاترین تا پایین‌ترین سطح افراد ولایت پیدا می‌کند. اصلاً کل نظامی که تولید شده سرتاسرش از ولایت مشروعیت می‌گیرد. یکی از مشکلات ما این است که نظام مدیریت غربی به نظام ولایی چسبیده است و نتوانسته‌ایم نظام ولایی را در تمام جامعه و در تمام سطوح بر اساس منطق درونی خودش عملیاتی کنیم و ناچار به سمت مدد گرفتن از رویکردهای مدیریتی، آن هم به طور ناقص رفته‌ایم.

۱. اصلاً مشکل بر سر همین تمایز علوم است. چه کسی گفته است که تمایز علوم بایستی به همین نحوی باشد که تمدن جدید غربی دیکته می‌کند؟ همین علمی که در دنیای غرب خلق شده محصول یک نیاز بوده است. باید آن نیاز بررسی شود که آیا نیاز ما هم هست و یا نیست؟ آیا کاذب است یا صادق؟ با مبانی و جهان‌بینی ما سازگار است یا نه؟ مثلاً تفاوت یا شباهت رشته‌های مدیریت، فقه و سیاست با یکدیگر در چیست؟ در موضوع است؟ در روش است؟ مگر در تعریف جامع فقه حضرت امام نمی‌گویند که فقه علوم اداره زندگی است؛ پس مدیریت این وسط چه کاره است؟ سیاست فرقی با مدیریت چیست؟ ... در آن وقت است که تمایز فعلی علوم بسیار دگرگون می‌شود و در هم می‌ریزد.
۲. وقتی چرخش جهان‌بینی برای ما اتفاق افتاده و جهان‌بینی شیعی حاکم شده است، ابزارها و مولفه‌های خودش را باید در تمام عرصه‌های زندگی حاکم کند و این هم کار راحتی نیست، زمان می‌خواهد.
۳. در این حرکت باید یک منظومه ترسیم بشود که در آن هر چیزی جای خود قرار بگیرد یعنی از تمام موارد مختلفی که می‌توانند به نحوی راه برنده‌ی این مجموعه باشند به جای خود استفاده شود. خوب این امر قطعاً مدیریت می‌خواهد... مثلاً تفکری ممکن است فقط در مرحله‌ی نقد مفید باشد. اگر چنین تفکری را در مرحله‌ی نظام‌سازی هم وارد کنیم، قطعاً حتی ثمرات مرحله‌ی نقد را هم از بین می‌برد.
۴. مفهوم سازی کار حوزه است و دانشگاه دو کار می‌کند یک، نیاز را رصد می‌کند و به حوزه نشان می‌دهد و دوم این که در عملیاتی کردن نظریه‌ها در جامعه وارد می‌شود. پس سه حلقه داریم، یک شناسایی نیازها، دو پالایش، ویرایش، مفهوم‌سازی و استخراج نظریه از دل آن مفاهیم و سوم پیاده‌سازی و اجرا.
۵. تمدن سازی رویه ظاهری کار است و نظام‌سازی لایه مفهومی و محتوایی. اگر این سه گانه تفکر، فرهنگ و تمدن را با چشم پوشی از تمام اشکالات آن در نظر بگیریم، نظام‌سازی صدر تا ذیل آن را در برمی‌گیرد و عمومیت دارد و تمدن سازی فقط به رویه‌ی ظاهری کار بازمی‌گردد.
۶. یقیناً باید مراکزى باشد که این فرایند را مدیریت کند و حداقل در برابر آن هجمه سنگین از جانب تمدن غالب، کنترل‌هایی داشته باشد و پادزهرهایی را تولید کند.
۷. ما به روش اجتهادی نیازمندیم. یعنی چه؟ یعنی وقتی که دارای چهار منبع عقل، قرآن، حدیث و اجماع هستیم، بیاموزیم که این‌ها را چگونه باهم استفاده کنیم. دانشجوی علوم انسانی باید بتواند در حیطه‌ی خود از این منابع استفاده کند و علوم انسانی اسلامی تولید کند.
۸. نیاز خودش به در خانه ما می‌آید. ما یک سری ادراکات حقیقی و یک سری ادراکات اعتباری داریم. ما به دنبال نیازهای واقعی هستیم و مبتنی بر همان نیازها هم جهان را کشف و علوم را تولید می‌کنیم.
۹. ادراکات اعتباری برای اداره جامعه و زندگی است، ما باید سعی بکنیم ادراکات اعتباری را مناسب با نیازهای حقیقی مان تولید کنیم.